

تصوف و تشیع (2): جلال الدین ابن معمار و کشکول سید حیدر
آملی و نصیریہ

پیش از ادامه بحث در رابطه با دانشمندی که بنا داریم در این سلسله یادداشتها وی و آثارش را معرفی کنیم، مناسب دیدم که در این شماره بحثی حاشیه ای را درباره دانشمندی دیگر مطرح کنم که وی هم در همین راستای پیوند تشیع و تصوف کوشا بوده است در دوره ای کم و بیش پیش از سید حیدر آملی. آنچه در پی می آید خلاصه ای است از مطالعات نویسنده این سطور درباره جلال الدین الصوفی.

الکشکول فیما جری علی آل الرسول را عمدتاً در منابع گذشته به سید حیدر آملی نسبت داده اند. این نسبت بی تردید خطاست. از سالها پیشتر من در رابطه با نویسنده واقعی این کتاب تحقیقاتی و یادداشتهایی را فراهم کرده بودم و نسخه های کهنه و جدید این کتاب را بدین منظور واری کرده بودم. در این میان به نسخه ای از مناظرات نویسنده این کتاب با ابن تیمیه در دانشکده الهیات مشهد شاید حدود دوازده سال پیش برخوردم که آفاق تازه ای را برای این پژوهش باز کرد. همینک بخشی از این مطالب که در رابطه با نویسنده این کتاب فراهم کرده بودم دیگر تازگی ندارد و پیشتر توسط جناب آقای صدرايي خویی در مقاله ای روشن شده است و نیازی به تکرار مطالب نیست. آنچه از نسخه مناظرات و کشکولی که توأم با آن در مجموعه دانشکده الهیات هست همان زمان فراهم کردم اینک در اختیارم نیست و امید می برم دست کم این یادداشت شتابزده سببی شود تا این متن ارزشمند که صورت مناظرات نویسنده الکشکول است با ابن تیمیه و نسخه ای کهن از آن در اختیار است و اصولاً هم متن پر برگی نیست هر چه زودتر منتشر شود. این متن از ردیه های کهن بر ابن تیمیه و نوشته عالمی امامی است. از یک ردیه دیگر هم بسیار کهنه خبر داریم با عنوان الإنصاف فی الانتصاف که پیشتر درباره آن در این سایت نوشته ام و همینک آن مقاله در کتاب بررسیهای تاریخی دستیاب است. آن متن هم که البته بسی بزرگتر و پر برگتر است و کتاب ارزشمندی است باز هنوز منتشر نشده و این حقیقتاً مایه تأسف است که دو ردیه ارزشمند بر ابن تیمیه و نوشته دو عالم شیعی کهنسال و معاصر و یا نزدیک به عصر علامه و ابن تیمیه هنوز منتشر نشده است. من می کوشم بنابراین قسمتی از آنچه درباره نویسنده الکشکول در طول این سالها فراهم کرده ام، منهای آنچه در مقاله آقای صدرايي پیشتر بدان

اشاره شده و حاجتی به تکرار جزییات آن نیست را در اینجا بیاورم و بعد شاید در نوشته ای دیگر یکبار دیگر و مستقلاً به آثار حکمی و علمی دیگر این نویسنده بازگردم. می کوشم خلاصه وار مطالب را مطرح کنم بدون حواشی.

آنچه تاکنون مورد توجه قرار نگرفته این است که نویسنده الکشکول که الآن به نیکی می دانیم شهرتش عبد الله بن معمار بوده است؛ دقیقاً کیست و اصولاً چه دانشمندی و با چه ویژگیهایی بوده است؟ در یادداشتهای کهن من و نیز در مقاله آقای صدرايي این نکات را از او می دانستیم که او تاج الدین عبد الله اسماعیل بن محاسن المعمار الأسدي البغدادي بوده است؛ از دانشمندان امامی مذهب و فعال در اوائل سده هشتم قمری. مطلبی که من درباره او در یک منبع مهم یافته ام اطلاعات تکمیلی جالبی را در اختیار قرار می دهد. این منبع ذیل تاریخ بغداد ابن رافع السلامی است. در این منبع درباره این دانشمند چنین آمده است که نامش این بوده: " عبد الله بن اسماعیل الأسدي البغدادي ابو محمد المنعوت بالجلال الکاتب الأديب الفيلسوف المعروف بابن المعمار ". ابن رافع السلامی که با یک واسطه ابیاتی را از ابن معمار نقل می کند اشاره دارد به جوابیه او در ضمن این ابیات به مکتوبی از ابن تیمیه بدو. این واسطه ابن معمار را در بغداد دیده بوده است. بنابر گزارش ابن رافع السلامی، ابن معمار در جمادی الآخره سال ۷۴۲ ق در حله درگذشته است (نک: تاریخ علماء بغداد المسمی منتخب المختار از ابن رافع السلامی، تحقیق عباس العزاوي، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ص ۵۳ تا ۵۴). چنانکه می بینیم ابن المعمار، لقب جلال الدین داشته (طبعاً مقصود از تعبیر " المنعوت بالجلال " چنین باید باشد)، اما در برخی منابع دیگر از تاج الدین ابن المعمار بغدادی سخن رفته و البته مقصود از هر دو یکی است. تاج الدین نویسنده مسبار العقیده است در مباحث اعتقادی و امامت که ترجمه فارسی کهنسال آن با اضافاتی و با عنوان مسمار العقیده در مجموعه میراث اسلامی ایران منتشر شده است. طبق این متن، تاج الدین سفری به اصفهان داشته است. شاید در نگاه نخست چنین بنماید که تاج الدین عبد الله بن معمار بغدادی، نویسنده مسبار العقیده کسی دیگر است و ربطی به جلال الدین ابن معمار ندارد و یا اینکه تصور شود که تاج الدین نویسنده دو کتاب مسبار و کشکول است اما او ربطی به جلال الدین ابن معمار مذکور در کلام ابن رافع السلامی ندارد؛ به ویژه اینکه تاج الدین تنها به عبد الله بن معمار موصوف بوده و جلال الدین مذکور در کلام ابن رافع السلامی،

عبد الله بن اسماعيل معروف به ابن المعمار است؛ اما وقعت اين است که همه دلائل به نفع اتحاد تاج الدين با جلال الدين ياد شده است؛ خاصه اينکه نخست اين تاج الدين هم به بخدادی وصف شده و نیز اينکه نويسنده الکشکول و مناظرات هم عيناً مانند نويسنده مسبار، "عبد الله بن معمار" خوانده شده و البته بايد اضافه کرد که بر اساس پاره ای از نسخه های کهنه سال الکشکول روشن است که نام او دقیقاً عبد الله بن اسماعيل بن محاسن المعمار الأسدي البخدادی بوده و اين نام اکيداً می تواند اشاره داشته باشد به جلال الدين مذکور در کلام ابن رافع السلامی. بنابراین استبعادی ندارد که او دو لقب داشته است. در اينکه نويسنده الکشکول يعنی عبد الله بن اسماعيل بن محاسن المعمار الأسدي البخدادی همین شخصی است که ابن رافع السلامی از او ياد کرده تردیدی نبايد کرد؛ گرچه اینجا در نسخه های الکشکول گویا هیچ گاه نه لقب جلال الدين مورد اشاره قرار گرفته و نه هیچ لقبی دیگر. اما نبايد از دیگر سو فراموش کنیم که در گفتار ابن رافع السلامی اشاره ای واضح است به نسبت بخدادی او و مهمتر از آن نسبت اسدي که در مورد نويسنده الکشکول و بر روی پاره ای از نسخه های آن دیده می شود. آن دو بنابراین یکی هستند و با هم متحدند؛ خاصه که در گفتار ابن رافع السلامی از ارتباط ابن معمار با ابن تیمیه سخن رفته، نکته ای که از نوشته مناظرات ابن معمار (که یکی بودن او با نويسنده الکشکول جای شبهه ندارد؛ به ویژه که نسخه هر دو کتاب در یک مجموعه در مشهد دیده می شود و هر دو به عبد الله بن معمار نسبت داده شده) با ابن تیمیه در اسکندریه که متن آن را داریم نیز کاملاً پیداست و معلوم است که ما با یک شخصیت در هر دو مورد سر و کار داریم. با اين حساب و با توجه به آنچه گذشت، بايد گفت که طبق آنچه ابن رافع السلامی اظهار کرده، ابن المعمار الأسدي البخدادی، علاوه بر آنکه "کاتب" و اديب بوده فیلسوف نیز خوانده می شده است. او احتمالاً در اصل آموزشهای اهل ادب و کاتبان و مستوفیان را داشته و نیز همچون بسیاری از کتّاب، دلبسته فلسفه و علوم عقلی نیز بوده و حتی فیلسوف قلمداد می شده است. جالب است بدانیم که در مقدمه ترجمه مسبار العقیده تألیف "مولانا تاج الملة والدين عبد الله بن معمار البخدادی"، او "حکیم فاضل عارف واصل" خوانده شده است. اینجا هم در القاب ابن معمار، اشاره به حکمت دانی و نیز دلبستگی عرفانی او می رود (نیز نک: پس از اين). بنابر اطلاعات گذشته، معلوم می شود که ابن معمار علاوه بر اينکه اسدي خوانده می شده، اهل

بغداد بوده و دست آخر در حله درگذشته بوده است. او در این میان مدتی اسکندریه بوده و مدتی هم اصفهان. بنابراین او به نقاط مختلفی سفر کرده بوده است. حال باید دید دیگر چه اطلاعی می توان درباره ابن معمار که تاکنون دریافتیم نویسنده سه کتاب مناظرات، الكشكول و مسبار العقيدة است وجود دارد؟ اطلاعات دیگر را برای نخستین بار در اینجا از ابن الفوطی می توانیم اخذ کنیم: او در چند جا از کتابش تلخیص مجمع الآداب و از جمله در یادکرد از شاگردان ابن المعمار، اطلاعاتی درباره او ارائه می دهد. ابن فوطی وی را "الشیخ العالم العارف تاج الدین عبد الله بن اسماعیل بن المعمار" می خواند و می گوید شاگردش از او "نکت الصوفیة والعلماء" را فرا گرفته بوده است (نک: ابن الفوطی، ۲ / ۴۳۹؛ نیز نک: ۳ / ۳۷۶). در جای دیگری ابن الفوطی، ابن المعمار ما را با این عنوان می خواند: "الشیخ العارف تاج الدین ابو المحاسن عبد الله بن اسماعیل بن المعمار". در اینجا ابن الفوطی مطلبی تاریخی را مستقیماً از ابن المعمار نقل می کند و معلوم است که با او آشنایی خوبی داشته است (نک: ۴ / ۱۷۹). بی تردید ابن الفوطی درباره ابن المعمار مدخل و یا مدخل های مستقلی هم در کتابش ذیل لقب/ القاب او داشته که متأسفانه این بخشها همگی مفقود است؛ و بسی تأسف. در اینجا به خوبی روشن می شود که تاج الدین مذکور در مسبار برای عبد الله بن اسماعیل بن المعمار مذکور در ذیل ابن رافع السلامی (و نویسنده الكشكول) به کار می رفته و البته او کنیه ابو المحاسن هم داشته است (طبعاً او در خارج از بغداد به بخدادی شهرت داشته و نه در موطنش بغداد). به هر حال جنبه اصلی شخصیت ابن المعمار، نه بحثهای کلامی و جدلی او درباره امامت، بل جنبه حکمی و عرفانی او بوده که مورد توجه ابن الفوطی و ابن رافع السلامی قرار گرفته بوده است. این دو منبع راهگشا مورد توجه مقاله آقای صدرایی قرار نگرفته است. مطلب دیگری که نویسنده این سطور بدان دست یافت، نسخه ای از تألیفات ابن المعمار است که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته و آن کتاب التضرعات اوست با مشی صوفیانه. نسخه این کتاب را در مجموعه جارالله، به شماره ۹۹۴ پیدا کردم؛ با این آغاز: "الف/ قال الفقیر إلى الله تعالى طلیح الغرام طریح؟ مشایخ برّ الأوطار سابع بحر الأطوار عبد الله بن اسماعیل بن محاسن المعمار الصوفی مذهباً ومقتدئاً الأسدی نسباً ومحتدأً البغدادی منشأً ومولداً...". گواهی کاتب نیز از این قرار است: "العبد الفقیر إلى الله تعالى محمد بن علی بن ناصر الکازرونی أصلاً

البغدادي مولداً ومنشأً الحريري صناعةً... ووافق الفراغ من
تعليقها يوم الأحد رابع شهر جمادي الأول المبارك سنة ٨٢٩
هجريّة."...

این کتاب علاوه بر اینکه اصل آن برای مطالعه در رابطه با
شخصیت ابن المعمار بسیار ارزشمند است؛ کما اینکه می بینیم
اطلاعات ما را در رابطه با ابن المعمار مورد تأکید قرار می
دهد و در عین حال نکاتی را بدان می افزاید: اینکه نامش عبد
الله بن اسماعیل بن محاسن المعمار بوده و با نسبت و نسب الأسدي
و متولد بغداد. مهتر اینکه وی خود را صوفی می خوانده و
مذهبش را تصوف می دانسته است. بنابراین تاج الدین/ جلال
الدین ابن معمار از شیعیانی بوده که سعی در آمیختن تصوف و
تشیع داشته اند و علاوه بر نوشته های صوفیانه و شهرت به حکمت
و فلسفه و تصوف و عرفان و اندیشه های صوفیانه و عارفانه،
عملاً هم خود را صوفی می خوانده است. شاید هم عدم تصریح در
این نوشته به تشیع، ریشه در تقیه او داشته و اینکه از دیگر
سو آرای شیعی خود را همچون سید حیدر آملی که اندکی پس از
او همین راه را پیمود و سعی در پیوند تشیع و تصوف داشت،
متناسب با عقاید صوفیانه می دانسته و آن دو را در واقع یک
راه و طریقت می پنداشته است. به هر حال او به صوفی معروف
بوده و شاید همین امر هم موجب شده که در اوساط شیعی بعدها
کتاب او را نه به نام کامل مؤلفش که تقریباً برای شیعیان
مجهول بوده و تنها به عنوان تألیف عالمی شیعی و صوفی قلمداد
کنند و بعد اذهان به سمت نمونه اعلاى این ویژگی، یعنی سید
حیدر آملی رفته و به تدریج کتاب الکشکول به خطا به سید حیدر
منسوب شده است. احتمال دیگر هم این است که سید حیدر به
خوبی با این شخصیت، به دلیل تعلقات خاطر مشابه آشنایی داشته
و کتاب الکشکول او را در اختیار داشته (و شاید حتی به سبک
و سلیقه شناخته سید حیدر آن را استنساخ نیز کرده بوده) و
بعداً که کتاب الکشکول را در میان آثار سید حیدر دیده بودند،
آن را به او منسوب کرده اند. همینجا اشاره کنم که نسخه
اشعاری را آقای صدرايي برای ابن معمار در مقاله خود یاد
کرده اند که آن را هم باید به شمار نوشته های برجای مانده
از ابن معمار افزون کرد (من امید می برم در نوشته ای دیگر
این دو متن را مورد بررسی تحلیلی قرار دهم). علاوه بر اینها،
من اشاره ای دیده ام به کتابی با نام المنسک و با انتساب
به "ابن المعمار" در فهرست نوادر ششن (ص ۵۸۲) و متعلق به
کتابخانه بلدیة عثمان ارکین در ۱۲۲ برگ (تمت کتابته فی

صبيحة ٢٣ ربيع الآخر من سنة ٧٢١ بالمسجد المعتممي ببغداد المحروسة) که می تواند آن هم از ابن معمار ما باشد و نه ابن معماری دیگر، او هم از بغداد و حنبلی که پیش از این دوره زندگی می کرده و به خوبی آشناست.

اما علاوه بر همه اینها دست آخر باید به مهمترین نکته ها در رابطه با ابن المعمار اشاره کنم که در آخرین مطالعاتم پیرامون این شخصیت بدانها دسترسی پیدا کردم. این نکته می تواند سرّ گرایشات شیعی و توأمان صوفیانه وی و نیز دلیل مهاجوریت او را در میان نویسندگان امامی مذهب و اوساط امامیه به خوبی روشن کند. توضیح اینکه ابن المعمار گرچه امامی مذهب بوده اما وی گرایشات نصیری داشته و ظاهراً دست کم در بخشی از عمرش رسماً در شمار آنان بوده است. البته در میان نصیریه گروهی بوده اند که کاملاً التزام به شریعت را باور داشته و تنها در کنار اعتقادات شیعی دوازده امامی خود، به باطن گرایی و عقاید غالیانه و تأویلی با رویکردی نصیری باور داشته اند (نمونه مهم آن را در همین سلسله نوشته ها و تنها در یک نسل پیش از ابن المعمار خواهیم دید). به هر حال اگر حقیقتاً بتوان ابن المعمار را در شمار نصیریان قرار داد می بایست او را دانشمندی نصیری با تأثیر پذیری بسیار از محیط امامیه بغداد و کلاً عراق قلمداد کرد که بیشتر متکی بوده بر سنت کهن نصیریه بغداد (که گرایشات نزدیکتری به مذهب اصلی خود یعنی امامیه داشته اند) و نه تخییرات و تحولات اندیشگی آنان در دوران اقامت و نفوذ در حلب و لاذقیه. این مورد از موارد بسیار جالب بررسی در تاریخ تحولات و تمایزهای میان گرایشات مختلف نصیری است که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته است. آنچه مسلم است این است که ابن المعمار را با عنوان "جلال الدین ابو عبد الله ابن المعمار الصوفي" منابع نصیری به خوبی می شناسند و از او نقل قول می کنند و با تجلیل از وی یاد می کنند (چنانکه می بینیم اینجا کنیه اش ابو عبد الله است). او نویسنده چندین کتاب است که تنها در اوساط نصیریه بدان اشارت رفته است: نخست کتابی با عنوان تقویم الأسماء في معرفة أشخاص الأرض والسماء که به الجدول النوراني نیز معروف است. کتاب الجدول النوراني در کتاب الباكورة السلیمانیة (ص ٩٠) مذکور افتاده و نیز لویی ماسینیون در کتابشناسی نصیریه اش و همچنین بدوی در بخش نصیریه کتاب مذاهب الاسلامیین از آن یاد می کند. از دیگر سو در کتاب معجم أعلام العلویین و تألیف محمد أحمد علي (بیروت، دار المحجة البيضاء، ٢٠٠٢ م در ٥

مجلد)، منبعی رجالی مورد استناد این نویسنده معاصر قرار گرفته، از شخصی به نام "ابو عبدالله جلال الدین بن (کذا) عبدالله بن المعمار الصوفی البغدادی" که نویسنده او را متولد ۶۹۲ و متوفی به سال ۷۵۷ ق می داند. تاریخ مرگ که با تاریخ مرگ ابن المعمار ما هماهنگ نیست می تواند اشتباه نویسنده و یا منبع او باشد. به هر حال معروف است که نصیریان عموماً اطلاعات رجالی درستی در مورد علمای خود ندارند. در این کتاب ابن المعمار که متأسفانه نامش را نویسنده معجم ارائه نمی دهد و تنها مقدمه ای از آن را نقل می کند، اعلام و رجال علوی/ نصیری، از آغاز تا عصر شاگردان ابو الحسین محمد بن علی الجلی، از پیشوایان اصلی نصیریه ذکر شده بودند که اطلاعات آن مورد بهره برداری نویسنده معجم قرار گرفته و معلوم است که نسخه آن را در اختیار دارد. نکته جالب اینکه در این کتاب، بالغ بر ۲۵۰ کتاب از عالمان نصیری معرفی شده است (نک: ۴ / ۲۰۱ تا ۲۰۲). نسبت این کتاب با الجدول النورانی برای ما عجالتاً روشن نشد. با این وصف باید گفت که نویسنده معجم یاد شده همچنین گاه اطلاعاتی را درباره رجال قرنهای ششم و هفتم نصیری از طریق ابن المعمار صوفی نقل می کند که این موارد ظاهراً همگی متعلق است به ملحقی که ابن معمار بر کتاب محمود بن عسکر الزجاج الحلبي، از نویسندگان و علمای نصیری مذهب نوشته بوده است. نویسنده می نویسد که زجاج در کتابش اسامی کسانی که از جنان الجنبلانی، حسین بن حمدان الخصیبي و محمد بن علی الجلی (همگی از پیشوایان نصیریه)، "علم توحید" را کسب کرده بودند بر شمرده است. تاریخ تألیف کتاب به حسب نویسنده ما سال ۴۰۶ ق است. همو آنگاه می افزاید که بر کتاب زجاج، ملحقی بعداً افزوده شده توسط ابن المعمار الصوفی (نک: ۴ / ۱۴۵ تا ۱۴۶).

در اینجا این نکته را هم باید افزود که گرچه در خود کتاب الکشکول اشاره روشنی به گرایشات نصیری نویسنده دیده نمی شود و بر عکس در این نوشته و نیز مسبار العقیده ما با نویسنده ای با گرایشات معمولی امامی گرایانه روبرو هستیم، اما این را هم باید متذکر شویم که در این کتاب، حدیثی مطول با سند از فضل بن عمر جعفی نقل شده که می دانیم سخت مورد احترام غالیان و از جمله نصیریه است و خود سند هم مشتمل بر نامهایی است ناشناخته و خاص که عموماً نمونه های آن را در کتابهای نصیریه می بینیم. سند از این قرار است: "عن أحمد بن عبد الرحمن الناوردي «یا در برخی نسخه ها: محمد بن أحمد بن عبد

الرحمن البارودي»، يوم الجمعة في شهر رمضان، سنة عشرين و ثلاث مائة، قال: قال الحسين بن العباس، عن المفضل الكرماني، قال: حدثني محمد بن صدقة، قال: قال محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر الجعفي، قال: سألت مولاي جعفر بن محمد الصادق (عليهما السلام) عن قول الله عز و جل: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ...»

به هر حال اگر او گرایشات نصیری همراه با آموزشهای فلسفی و حکمی و عرفانی/ صوفیانه داشته به خوبی می توانسته به جلال الدین الصوفی شهرت پیدا کند. در حقیقت شهرت صوفی او محتملاً اشاره ای است به گرایش باطنی و تأویلی او که با آموزشهای نصیری پیوند داشته و در عین حال آمیخته ای بوده است با تعالیم فلسفی او که مورد اشاره ابن رافع السلامی قرار گرفته است. بدین ترتیب ابن معمار به خوبی می توانسته نماینده ای باشد برای آمیختن تصوف و تشیع؛ نماینده ای در دورانی کم و بیش پیش از سید حیدر آملی. می دانیم که نصیریان در آن دوران به آموزه های ابن عربی و نیز به تعبیر فلسفی برای اندیشه های خود تمایل داشته اند و آموزه های فلسفی و عرفانی را تعبیر مناسبی می دیده اند برای تبیین دکترین خود؛ مطلبی که در این سلسله مقالات انشاء الله تبیین خواهد شد.

آخرین نکته مطلبی است درباره یک ابن المعمار که مورد اشاره منابع سنی قرار گرفته و از دیگر سو از جهت ارتباط کلی او با ابن تیمیه نیز البته جالب توجه است؛ مطلبی درباره یکی از همراهان و اصحاب او که متهم به زندقه شده و در سال ۷۲۶ ق از سوی سنیان در دمشق به قتل رسیده بوده است. در اشاره به این داستان منابع سنی اظهار کرده اند که این شخص با کسانی از زنادقه و اهل الحاد و از میان آنان، ابن المعمار البغدادي ارتباط داشته است. عبارت ابن کثیر در البداية والنهاية از این قرار است (البداية والنهاية، ج ۱۴، ص ۱۲۲ تا ۱۲۳):

"ثم دخلت سنة ست و عشرين و سبعمائة... و في يوم الثلاثاء حادي عشرين ربيع الأول بكرة ضربت عنق ناصر بن الشرف أبي الفضل بن إسماعيل بن الهيثمي بسوق الخيل على كفره و استهانته و استهتاره بآيات الله، و صحبتته الزنادقة كالنجم بن خلکان، و الشمس محمد الباجريقي، و ابن المعمار البغدادي، و كل فيهم انحلال و زندقه مشهور بها بين الناس. قال الشيخ علم الدين البرزالي: و ربما زاد هذا المذكور المضروب العنق عليهم

بالكفر و التلاعب بدين الإسلام، و الاستهانة بالنبوة و القرآن. قال و حضر قتله العلماء و الأكابر و أعيان الدولة. قال: و كان هذا الرجل في أول أمره قد حفظ التنبيه، و كان يقرأ في الختم بصوت حسن، و عنده نباهة و فهم، و كان منزلاً في المدارس و الترب، ثم إنه انسلخ من ذلك جميعه، و كان قتله عزاً للإسلام و ذلاً للزنادقة و أهل البدع. قلت: و قد شهدت قتله، و كان شيخنا أبو العباس ابن تيمية حاضراً يومئذ، و قد أتاه و قرعه على ما كان يصدر منه قبل قتله، ثم ضربت عنقه و أنا شاهد ذلك".

عبارت شذرات الذهب، ٨ / ١٣٣، نیز از این قرار است: " و فيها هلك قتلاً بالسيف ناصر بن أبي الفضل الهيتي الصالحى ضربت عنقه لثبوت زندقته على قاضي القضاة شرف الدين بن مسلم الحنبلي، و نقل الثبوت إلى قاضي القضاة شرف الدين المالكي، فأنفذه و حكم بإراقة دمه، و عدم قبول توبته و إن أسلم مع العلم بالخلاف، و طلع معه عالم عظيم فصلّى ركعتين، و ضربت عنقه. و كان في ابتداء أمره من أحسن الناس صورة، حسن الصوت، و عاشر الكبار، و انتفع بهم. و كان كثير المزح و المجون. و لما كبر اجتمع بمحلولي العقيدة، مثل ابن المعمار، و الباجر بقي، و النجم بن خلکان، و غيرهم. فانحلت عقيدته، و تزندق من غير علم، فشهد عليه. فهرب إلى بلاد الروم، ثم قدم حلب، و اجتمع بالشيخ كمال الدين ابن الزمكاني، فأكرمه، و استتابه ثم ظهر منه زندقة عظيمة، فسيّره إلى دمشق فضربت عنقه، و هو من أبناء الستين، و فرح الناس بذلك".

عبارت نویری را نیز مناسب است همینجا نقل کنیم (نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ٣٣ ص ٢١٣ : ذكر عدة حوادث كانت بدمشق في سنة ست و عشرين و سبعمائة): " ... و في هذه السنة في يوم الثلاثاء الحادى و العشرين من شهر ربيع الأول ضربت عنق ناصر بن أبى الفضل بن إسماعيل الهيتى المقرئ الصالحى بسوق الخيل بدمشق، و سبب ذلك أنه ثبت عليه الزندقة، و كان المذكور حسن الصوت بالقراءة، و صحب ابن الباجر بقى، و ابن المعمار و غيرهما، فانحلت عقيدته، و شهد عليه فى ذلك بما تقدم، فهرب إلى بلاد الروم، ثم عاد إلى حلب فى أواخر سنة خمس و عشرين و سبعمائة، و حضر عند قاضى القضاة بها كمال الدين ابن الزمكاني الشافعى، و تاب و قبل توبته، و حقن دمه، ثم عاد إلى ما كان عليه من الزندقة فحمل إلى دمشق، و ثبت عليه ما تلفظ به، فحكم بإراقة دمه فنسأل الله العافية فى ديننا و فى دنيانا".

بدین ترتیب معلوم می شود که ابن معمار نه تنها با ابن تیمیه مناظرات و حتی مکاتبات داشته، بل خود او برای دانشمندان سنی شام و مصر به عنوان شخصیتی دارای عقاید کفر آمیز و آمیخته به زندقه شناخته بوده و شاید علاوه بر اسکندریه به نقاط مختلف شامات و مصر نیز سفر کرده بوده و مریدان و همراهانی داشته است؛ دوره ای که در نهایت منجر به قتل یکی از اصحاب او زیر نظر ابن تیمیه شد و آن هم به اتهام زندقه. این همه باز تأییدی است بر گرایشات خاص جلال الدین ابن معمار که احتمالاً باز به همان گرایش نصیری او مربوط بوده؛ گرایشاتی که سنیان و اصحاب حدیث مرتبط با ابن تیمیه از آن تعبیر به زندقه و تفکر الحادی می کرده اند. در طرز فکر این گروه همه گرایشات فلسفی و عرفانی و حکمی و گرایشات باطنی اسماعیلیان و نصیریه و امثال آنان تنها ذیل عنوان زندقه قابل تفسیر و تعبیر بود.

گفتنی است که ابن حجر عسقلانی در الدرر الكامنة (۱۵۲/۶) درباره ابن الهیتی یاد شده که او هم باید در شمار نصیریان و یا متأثران از آنان بوده باشد چنین نوشته است: " ناصر بن أبي الفضل بن إسماعيل المُقْرِئ الصَّالِحِي ابْنُ الهَيْتِي ولد سنة ستٍ وَسِتِّينَ وَنَشَأَ جَمِيلًا جَدًّا وَكَانَ صَوْتَهُ مَطْرَبًا فَكَانَ يَقْرَأُ فِي الخُثْمِ وَالتُّرْبِ وَحَفِظَ التَّنْزِيلَ ثُمَّ صحبَ الباجربقي عَلَيَّ فَصَارَ يَقَعُ مِنْهُ كَلِمَاتٌ مَعْضَلَةٌ وَسَلَكَ سَبِيلَ التَّزْهَدِ وَدَخَلَ إِلَى بَغْدَادٍ مَعَ رَكْبِ العِرَاقِ فَيُقَالُ أَنَّهُمْ نَقَمُوا عَلَيْهِ شَيْئًا وَهَمَّوْا بِهِ فَتَوَجَّهَ إِلَى مَارْدِينِ ثُمَّ فَرَّ مِنْهَا إِلَى حَلَبٍ فَجَرَى عَلَى عَادَتِهِ فِي الشُّطْحِ فَأَنْكَرَ عَلَيْهِ كَمَالَ الدِّينِ ابْنِ الزَّمْلَكَانِي وَهُوَ يَوْمئِذٍ قَاضِي حَلَبٍ فَقبِضَ عَلَيْهِ وَأَرْسَلَهُ مُقَيَّدًا إِلَى دِمَشْقٍ فَقَامَتْ عَلَيْهِ البَيِّنَةُ بِالزَّنْدَقَةِ عِنْدَ القَاضِي شَرَفِ المَالِكِيِّ فَأَعذَرَ إِلَيْهِ فَمَا أَبَدَى عَذْرًا بَلْ تَشْهَدُ وَصَلَى رَكَعَتَيْنِ وَجْهَدَ بِتِلَاوَةِ القُرْآنِ ثُمَّ ضَرَبَتْ عُقْبَهُ وَذَلِكَ فِي ربيعِ الأولِ سنة ٧٢٦ وَيُقَالُ أَنَّهُ حِينَ قدمَ لِيُقْتَلَ:

(إِنْ كَانَ سَفَكَ دَمِي أَقْصَى مَرَامِهِمْ ... فَمَا غَلَتْ نَظْرَةَ مِنْهُمْ بِسَفَكَ دَمِي)

قَالَ ابْنُ حَبِيبٍ قَلْتُ فِيهِ لِمَا قُتِلَ:

(يَا أَيُّهَا الهَيْتِيُّ هَيْتٌ إِلَى الرَّدَى ... كَمْ تَجْتَرِي بِلِسَانِ حُبِّ هَالِكِ)

(أُرْسِلَتْ مِنْ حَلَبٍ لِحَلْقِ مَوْثِقًا ... وَنَقَلْتُ بَعْدَ الشَّافِعِيِّ لِمَالِكِ.)

بنابراین بعید هم نیست که او در بغداد با ابن المعمار ملاقات کرده بوده و از وی تعالیمی باطنی و صوفیانه را فرا گرفته بوده است.

کلام آخر اینکه در الکشکول، نویسنده از دانشمندی نقل می کند که گویا استاد نویسنده بوده است؛ به نام حسن بن حمزة الهاشمی. شاید این شخص اخیر ربطی داشته با جریان نصیریه که در دنباله این سلسله مقالات بدان خواهیم پرداخت (نک: الکشکول، چاپ نجف، ص ۱۹۱ و نیز: اعلام الشیعه، سده هشتم، ص ۳۹ به نقل از ریاض العلماء).